

وب‌کاوی، سرک کشیدن به پستوهای «وب» همراه با داروسازان وب‌نگار

به انتخاب: شاد. دات. کام

مقدمه

انسان‌های نخستین دلتنگی‌هایشان را روی دیواره سنگی غارها حک می‌کردند، نقش‌های حکاکی شده تا مدت‌ها از حیواناتی بود که دیده بودند یا می‌شناختند. اما با کشف خط، نقاشی به جایگاه خودش رفت و دیواره غارها خط خطی! شد. در دوره‌های نزدیک به معاصر دیوارنویسی یک راه پیام‌رسانی مجاز شد که در کنار راه مجاز روزنامه‌نویسی و راه کمتر (غیر) مجاز شب نامه‌نگاری! به پیام‌رسانی پرداختند.

* * *

به یادگار کشیدم فطی به دلتنگی

در این زمانه ندیدم رفیق یک رنگی

پس می‌شد گاه دلتنگی خطی کشید: به تنه درختی، به دیوار خانه‌ای و یا در دفترچه خاطراتی. آن‌چه را که همه می‌دیدند وجهی عمومی یافت و آن‌چه در دفتر خاطرات می‌آمد جنبه‌ای خصوصی پیدا کرد. حالا در هزاره سوم برپا کردن وبلاگ برای خاطره‌نویسی در آن وسیله‌ای شده است برای فریاد زدن دلتنگی یا شریک کردن همگان در آن‌چه پسندیده‌ایم، از آن خوشمان آمده و یا این‌که دلمان را به درد آورده. این دل مشغولی جهان مشمول برای کسانی مطلوب و مطبوع است که دل و دماغ نوشتن دارند و نیز مخاطبانی که وقت و حوصله گشت‌وگذار در فضای مجازی و مرور بر این نوشته‌ها.

از سر کنج‌کاوی کلمه «داروساز» را نشانه راه کردم و در هزارتوهای مجازی مُجازا! رفتم جلو. گذارم به «وب‌کده‌هایی» افتاد گاه خواندنی و در مواردی دیدنی. به نظرم رسید که باید کار داروسازان یا دانشجویان جوانی باشند که هم روحیه نوجویی و نوگرایی دارند و هم آن قدر فرصت که هفته‌ای چند ساعت را صرف وب‌نگاری کنند و در فضای سایبر بگذارند تا هر عابر یا گذرنده‌ای آن‌ها را مرور کند لبخند بزند، غصه بخورد همدردی بکند یا ...

گزیده‌ای از آن‌چه را که دیدم از نظر تان می‌گذرانم. ابتدا آدرس وبلاگ می‌آید بعد یادداشت یا Post صاحب وبلاگ یا «وب‌کار». اگر خواستید خودتان سری به آن‌جاها بزنید و اگر سوغاتی مناسبی یافتید برای «رازی» بفرستید تا دیگران را نیز در لذت گردشگری‌هایتان شریک گردانید. حسن این گونه گشت‌وگذار این است که در هر وبلاگ به دیگران نیز لینک داده می‌شود و با یک غوطه ناگهان خود را در اعماق این کهکشان خواهید دید.

توضیح ضروری

- مسؤولیت صحت علمی مطالب انتخاب شده در صفحه «وب‌کاوی»، بر عهده صاحبان وبلاگ است.
- املا و انشای مطالب، سلیقه وب‌نگاران است و دخل و تصرفی در نحوه آن داده نمی‌شود.
- این مطالب باید در قالب دل‌مشغولی و تفنن داروسازان وب‌نگار، ارزیابی شود.



بزیشک نیمه دیوانه

آزمودم عقل دور اندیش را

بعد از این دیوانه سازم خویش را

■ عقده‌ای می‌شویم!! و مرگ یک وبلاگ!

■ یادمه اون موقع‌ها که جوونتر بودیم!! به استادهایی که امتحان سخت می‌گرفتن و بچه‌ها رو می‌نداختن می‌گفتیم عقده‌ای هستن!
حالا ما یه امتحان گرفتیم که از ۱۵ نفر شیش تاشون می‌افتن!!!

البته، در این چندماهی که چیف رزیدنت شده‌ایم. نه اینترنتی افتاده بود و نه اکسترنی!! تازه هر ماه هم یک نمره به همه می‌دادیم و نمره‌ها هم خوب بودن.

ناگفته نمونه که اکسترن اینترن‌های این دوره بسیار جیم و درس نخون بودن و سرکلاس و گراند راند و ران و ... هم نمی‌رفتن. حتی سر کلاس‌ها هم!

حال دچار عذاب وجدان شده‌ایم! از یه طرف می‌گم بهشون نمره بدم همه پاس شن. بعد می‌گم دیگه این‌هارو پاس کنم کی رو بندازم!؟

■ آقا ما نیز یاد گرفتیم اینترن اکسترن ابیوز!!
abuse کنیم!! خیلی با حال هست!!!!!! (می‌گم که کلا عقده‌ای شدم!!)

■ ضرب‌المثل شیرازی: چرا عاقل کند کاری!

■ به مسافرت ۱۰ روزه می‌خوام برم با ماشین! کجا برم؟ طرف غرب نرفتم، ارومیه؟ سنندج؟ کرمانشاه؟

راهنمایی کنید. ممنون

■ با سپاس از همه دوستانی که تو این مدت منو همراهی کردن، با هم خندیدیم و گریه کردیم!! (گریه نکردیم ولی فکر کنما!) به نظرم بهتر هست مثل علی دایی!! زودتر از این که از وب بیرونم کنن خودم برم! مدتی هست که ذوق و شوق وب از سرم پریده و بده که آدم بی خداحافظی بره!!
پس خداحافظ ... آگه حسش برگشت دوباره میایم ... به امید روزهای بهتر برای همه ...

■ ظرف می‌شویریم

سلام و دو صد دروووووود

اولا که ما همه چیز را تکذیب می‌نماییم!! یعنی نه تایید می‌کنیم نه تکذیب!!

تا حالا خود سانسوری داشتیم حالا دیگه سانسوری!!!

اولا که بعدش هم

دیما!! یک اس ام اس در سال ۸۹: بین می‌شه بعضی!!! وقتا!!! قابلمه‌ها رو بذارین! تو ماشین ظرفشویی!؟!! (بلا به دور!!)

اس ام اس در سال ۹۹: ماتو رو اتو کردی؟؟؟
دیمره!!! (خاک و چوک!)

سیما! در اتفاقات جلوس فرموده‌ایم. پیرزنی روستایی و بی‌سواد با پسرش اومده. می‌پرسم کس دیگه‌ای هم تو فامیلتون هست که مریضی اعصاب و روان داشته باشه؟؟ می‌گه آره پسر کوچیکم. می‌گم: چشمه؟ می‌گه مرضی کروونیک



از زشت ترین کارها اینه که کسی دروغ بگه ولی تو کشور ما تازه داره مد می شه. دو صد بدرود تا روزی دیگر...

■ خودسانسوری می شویم

اولندش! که سلام و دو صدر درود آقا این روزها ... بعدشم ... تازشم ... اصلاً ...

خداایش خودسانسوری چیز بسیار بدی است!! او باعث می شود دیگران از فضولی جان از بدن بدر کنند!!!

به هر حال این جاهای خالی را به سلیقه خود تکمیل نمایید!! برنده نهایی جهت دریافت جایزه به روابط عمومی انجمن روان پزیشان واقع در خیابان شماره ۱۴۳ پلاک ۳۰۶ در شهر پراگ مراجعه نمایند! (به صورت حضوری)

■ این روزها هوا بسی مطلوب و دلچسب و گوارا می باشد و هويجوری نم نم باران می آید!! و جون می ده واسه عاشق شدن!!! (مگه هوای گوارا هم داریم!؟!) به نظر می آید فرشته مسؤل باران دچار مشکلاتی شده باشند و حساب کار از دستشان خارج شده باد!! (فرشته جان شوخی کردیم یهو به فرشته ملک الموت سفارشمان را نکنی!

امیدواریم همیشه ارداریهشت بماند!!

■ زنگ زدیم استاد جانی که رفته زاهدان روز استاد رو بهشون تبریک گفتیم جهت عرض ارادت و این صحبت‌ها!! جاش خالیه حسابی! واسه بقیه استاد

دارد!!!! (منظور همان chronic یا مزمن می باشد!) چهارما! به آهنگ بود که تو دوران پر خیر و برکت سربازی با بچه‌ها می خواندیم و بسی بند تنبانی بید!! اما روم به دیوار بسی ریتمش قشنگ بید!! اینجا که آمدیم هر چه گشتیم نیابیدیمش! مال یه خواننده قدیمی به اسم آرش بود «منو تنها نذار رو قلبم پا نذار»

چند شب پیش تو خیابون توی بساط یه سی دی فروشی دیدیم یه سی دی گذاشته، خریدیم. فروشنده گیر داده بود فکر می کرد از این عشق آهنگ‌های راننده کامیونی هستیم!! هی آهنگ جواد یساری و اصغر همتی و ... رو پیشنهاد می کرد! رفتیم گذاشتیمش رو ضبط ماشین دیدم خود خودشه!!! شروع کردیم به همخوانی با خواننده عزیز که دیدیم پشت چراغ قرمزیم و ملت با دهان باز دارن نگاهمون می کنن!!!

پنجم! الف: زنبور زد به گردنم ب: آخی!! مزاحم نمی شم درستو بخون فعلاً!!

ششما! با استاد در مورد خود افشاگری و دروغ تو کشورهای دیگه صحبت می کردیم. توی بعضی جوامع که افشای هر اطلاعاتی ممکنه به ضررت باشه کم کم مردم یاد می گیرن که نباید راستش رو بگن یه علت دیگه هم اینه که به علت پیچیدگی روابط خانوادگی خیلی وقت‌ها باید حواست باشه چیزی که می گی مثلاً فامیل دور رو هم ناراحت نکنه. ولی تو کشورهای اروپایی فرد به راحتی اطلاعات در مورد خودش رو بیان می کنه و یکی

Avant Browser - بزئشك نیمه دیوانه

http://midmaddr.blogfa.com/

بزئشك نیمه دیوانه

عزیزم ...
بدرود و پایدار باشید ...

■ **نوستالژیک!! می شویم!!**

ساعت ۸ صبح
جمعه
۲۰ فروردین

من ... بیمارستان ... کشیک ... پریچهر؟!
هوا بسی عالیست
چشات شهر منه که شهر قصه‌اس ...
به جز تو زندگی هیچه ...
تو این هوا کشیک دادن خیلی ظلمه! نه؟!
با گوش دادن این آهنگ یاد بچگی هامون
می‌افتم ... دهه شصت
ویدیو فیلم کوچیک! ... کارتون سندباد ...
سرندی پیتی ... عاشق این دو تا بودم ... رامکال!
دفتر مشق عید که باید مثلاً ۳ بار کل درس‌ها
رو می‌نوشتیم!!
قبل سال تحویل هم رابین هود و پدر تاک که با
شکمش می‌گفت از کلیسای من برو بیرون!
یادش به خیر بلیت اتوبوس هم ۱ تومن بود!
قبل عید کلی پیاده می‌رفتم و همه ماهی
فروشی‌ها رو نگاه می‌کردم تا یه ماهی دم بزرگ
پیدا کنم.
دنیا بی تو هیچه ...
عیدی هم ۲۰۰ تومن ... کلی با ذوق و شوق
جمع شون می‌کردیم و کلی به پسرعمه‌ام پز می‌دادم

جون‌ها و استاد غیرجون‌ها! هم تابلو خوشنویسی
سفارش دادیم که فردا می‌دیم بهشون. واسه
اون‌هایی هم که بازنشسته شدن گرفتیم. حیف این
استادهای قدیمی که بازنشست می‌شن.

■ پنج‌شنبه ۹ اردیبهشت تولدمان بید و یک سال
بزرگ‌تر شدیم!! کاشکی هربار یه سال کوچیک‌تر
می‌شدیم!!

■ ما رفتیم به رستوران خوشگل و مهمان دو نفر
فرد عالی مقام!! بودیم (نه! خدایش خودشیرینکی رو
داشتی؟؟!!!!) و جایتان خالی استیک!! خوردیم!! کلی
هم مودب بودیم!! (بودیم!!) آستینمان هم خورشتی
شد!! ولی کسی نفهمید! (فهمید!!)

■ واسه اتاق اینترن و اکسترن‌ها مایکرو ویو
گذاشتن. ما هم گفتیم هر کی می‌خواد off بشه
باید یک درست کنه. بعد می‌تونه بره خونه!!
(ایکون بدجنسی!!)

■ فرد عالی مقام!! می‌گوید اینجا برق رفته شمع
روشن کردیم. فرد غیر عالی مقام!! می‌گوید شمع
و گل که هستن!! فقط پروانه اینجاست!!

■ این استاد زبانمان خیلی ترسو هست!! تا یه
چیزی می‌گه. بلافاصله پشتش می‌گه ضبط که
نمی‌کنین؟! ما نیز این بار از حرصمان گفتیم: چرا!!
ولی نگران نباشین بعد این قسمت‌هاش رو پاک
می‌کنیم!! نزدیک بود از ترس جان از قالب تهی
کند!! (کی میاد حرف‌های اینو ضبط کنه آخه!!)

با تبریک روز معلم به همه معلمای خوب که
تو این سال‌ها داشتیم به خصوص مامان و بابای

Avant Browser - بز نشک نیمه دیوانه
http://midmaddr.blogfa.com/
بز نشک نیمه دیوانه

که مامان بزرگ به من بیشتر عیدی داده!!
یاد اون پیکانمون هم بخیر که رنگش زده
بودیم ...
تموم قصه‌ها بی تو می‌میرن ...
آدامس خرسی و پفک نمکی که همیشه ۵
تومن بود!
آژیبری که هم اکنون می‌شنوید اعلام وضعیت
قرمز هست ... بریم زیر راه پله ... ولی آرش
بیسکویت مادرش رو ول نمی‌کنه!!
تو هر بیت غزل قصه چشمت ...
مداد تراش رومیزی که فکر می‌کردم خیلی
باکلاس شدم!!
موهاتونو با نمره ۴ بزنین نه ۱۸
چرا آستین کوتاه پوشیدی؟!
می‌خونم به هوای تو ...
اوشین! دیدنی‌ها ... سریال اینه ...
کافی دستتو دراز کنی!! دختر فیلی ... مداد قرمز
...
یادم آید روز باران ... توی جنگل‌های گیلان
...
اتاری ... کمودور ۶۴!!
تو از هزار و یکشی ...
وای پرچه دنیا بی تو هیچه!!!!

■ **خودشیفته می‌شویم**
درو و دو صد بدرود
در نبود ما بسی اتفاقات افتاده!! از جمله لغو آزمون

دستیاری و تعریف کردن استاد چونها از اینجانب!
سوال دیگر این که چرا ما کم پیدااییم!!! دپرسیم
یا لاو کانفلیکت!!! به هم زده‌ایم یا هر دو یا هیچ
یک!
از مریض تو گراند راند می‌پرسن چه ماده مخدری
مصرف می‌کنی؟ می‌گه: دکتر من آدم ناشکری
نیستم!!! هرچی گیرم بیاد مصرف می‌کنم!!!
مریضه شیشه می‌کشه و می‌گه رنگ‌های قالی
دنبالم می‌کنن!! و با هم حرف می‌زنن!
بیمار جان محترم می‌گوید دختر ویکتوریا!!! زنش
است البته فردایش می‌گوید دختر اوباما!!
البته این پست هیچ منظوری ندارد جز
خودشیرینی!!!
هفته پیش استادجون تو درمونگاه گفت که
خیلی از مریض‌های من که پیش اون رفتن هم
از رفتارم تعریف کردن و هم خودش داروهایی که
می‌دم رو دیده که درمان‌های خوبی بودن و از این
صحت‌ها!!!
این هفته هم یکی از استادجون‌ها که داره
بازنشست می‌شه صدام زد گفت بیا باهات به
کار دارم!! ما هم اولش گفتیم حتماً کار اشتباهی
کرده‌ایم ولی رفتیم پیشش گفت که متوجه شده که
خیلی علاقه‌مند هستم و grasping!! خوبی دارم و
برخلاف بعضی‌ها که الکی می‌خوان خودشون رو
پرزنت کنن!! هستم و ...
ما هم از تعجب اصلاً حرفمان نمی‌آمد و کانه
بز!!! همینجوری نگاهش کردیم و نتوانستیم چیزی



سایکوتیک شده. گفتم خودش کجاست بیارنش ببینمش. گفتن همینجاست! دقایقی بعد یه آدم قد بلند که یه پالتو پوشیده بود و ابروهاش رو برداشته بود و رژ لب غلیظی هم زده بود با یک کلاه و صورتی که بند انداخته بود وارد اتاق شد. اسمش رو که پرسیدم گفت کدوم اسمم؟ اسم پسر منم یا دختر منم؟! گفتم هر دو رو بگو گفت عقیل اسم پسر منم و راضیه اسم دختر منم.

با کامل کردن اطلاعات فهمیدیم که ایشان یه فرد ترانس سک سوال یا transsexual هست و حداقل ۱۰ ساله که با این موضوع دست و پنجه نرم می‌کنه و برای تغییر جنسیت هم نامه گرفته ولی خب خانواده نمی‌تونه با این قضیه کنار بیاد. خانواده هم از عشایر ترک زبان بودن و این جور که مادرش با ناراحتی می‌گفت مطرح شدن این قضیه چیزی هست در حد فاجعه و ...

ازم می‌خواستن با هیپنوتیزم با داروهای هورمونی اونو تغییر بدم ولی واسشون توضیح دادم که این روش‌ها هیچ سودی نداره. ازش راجع به بازی‌های دوران کودکی پرسیدیم که گفت خاله بازی و مامان بازی بوده. از بچگی همیشه خودشو دختر تصور می‌کرده.

به علت درگیری‌های که تو خونه براش پیش آمده بود خانواده طردش کرده بودن و نزدیک یه سال بود که با یه پسر دوست شده بود توی خونه اون‌ها زندگی می‌کرد و اون بهش قول داده بود

بگوییم!!

چهار تا کشیک قبلی از شب که خوابیدم تا صبح مریض نیومد که بسی حال کردیم!! الان هم کشیکیم که امیدواریم تا صبح کسی نیاید!! جمعه می‌رویم بیرون اگه کسی میاد خبر کنه!! بعد نگیں نگفتی!!

این کت و شلوارهایمان هم از پس چیزهای خوشمزه خورده‌ایم تنگ شده و حوصله خرید و بازار رفتن نداریم. یکی بیاد واسم کت شلوار بخره!! (بچه پررو!) یکی از بچه‌ها می‌گه هرچی که خوشمزه هست واسه بدن ضرر داره و هرچی واسه بدن خوبه هم بدمزه هست!

سعی می‌کنیم ماهی یک بار بنویسیم به جان خودمان!!

چهارشنبه‌سوری کار بد نکنین!! می‌دونی که چی می‌گم؟! پیشاپیش عید مبارک ...

■ عقیل یا راضیه؟! مساله این است

سلام و سلام! شرمنده بابت نبودن و نوشتن! آخه هیچ اتفاق قابل عرضی نیفتاده اخیر!!

دیروز کشیک بودم. یه آقای از پرسنل قبلی بیمارستان اومد داخل اتاق اسکرین گفت آقای دکتر بچه داداشم رو آوردیم مشکل به هم زده! گفتم چی شده مگه؟ گفت یه پسر ۲۶ ساله هست ولی رفته مانته و روسری خریده می‌گه من دخترم!! گفتیم شاید ماجرای همین دو سه روزه هست و



■ استاد مریض دزد و انسان های اولیه

با سلام و عرض معذرت جهت دیر نوشتن و این‌ها و آن‌ها!!

دست و دلمان به نوشتن نمی‌رفت!!

این روزها گیر راه اندازی مجدد اکواریوم هستیم که قبل امتحان رزیدنتی تعطیلش نموده بودیم!!

اولا که این پست کلا جانوری می‌باشد! بعد پست قبلیم شب رفتم بیرون. هوا خیلی سرد بود که دیدم توی پیاده‌رو یه خرگوش وایساده! رفتم طرفش یه چند قدم برداشتم جلوتر که رفتم بهوش وایساده. از سرما نمی‌تونم حرکت کنم!! ما هم کلا جانور دوست و مهربان و دل رحم!!!! و از این صحبت‌ها!! بغلش نمودیم! بچه‌ها که اومدن دنبالم تو ماشینش واش بخاری روشن کردیم و ... بعد هم رفتیم رستوران از اردور!!! واشش کلم و کاهو برداشتیم که بخوره!!

خونه که رفتیم دیدیم زیر شکمش موهاش ریخته. خیلی هم بزرگ بود معلوم بود سشش زیاده. شب که گرم شد یه کم غذا خورد. فرداش کشیک بودم خواهرم زنگ زد گفت صبح که غذا خورده دیگه چیزی نمی‌خوره و ... فرداش که از کشیک رفتم خونه دیدم کز کرده و خیلی سرحال نیست. زنگ زدم به دوست چون که بیا بیریمش باغ‌وحش!!! حالا باغ‌وحش خارج شهره و یه نیم ساعتی هم فاصله داره. ساعت ۷ شب حرکت کردیم خرگوش به بغل به طرف خارج شهر یه ربع ساعتی رفته بودیم که بهوش از جعبه پرید بیرون و انگار خیلی ترسیده بود. گفتم

بعد تغییر جنسیت باهاش ازدواج می‌کنه. جالب این که پسره ازش ۶ سال کوچیک‌تر بود و چون قرار بود بره سربازی با هم دعواشون شده بود و باهاش به هم زده بود. این واقعه همونجور که یه دختر رو که نامزدش دعواش می‌شه به هم می‌ریزه مریض ما رو هم به هم ریخته بود.

گفته می‌شه این بیماران به روح دخترونه هستن که توی یه جسم پسرانه گیر کردن و یا برعکس. در واقع این‌ها توی هویت جنسی خودشون دچار اشکال هستن.

معمولا هم درمانی به جز جراحی تغییر جنسیت و اشون وجود نداره و قبل از تغییر جنسیت هم باید مدتی کاملا در نقش جنس مقابل زندگی کنن و تحت روان‌درمانی قرار بگیرن. تقریباً همشون هم بعد روان کاوی باز اصرار به عمل جراحی دارن. نکته قابل توجه اینه که خیلی از این‌ها بعد از تغییر جنسیت ممکنه پشیمون بشن یا حتی موارد خودکشی هم داشتن ... اکثرشون هم یه پسر رو دارن که واسه تغییر جنسیت حمایتشون می‌کنه و بهشون قول ازدواج رو داده.

خوشبختانه ایران از جمله کشورهایی هست که اجازه عمل توسط مراجع دینی داده شده و حتی اگه خانواده از نظر مالی این افراد رو حمایت نکنه بیت‌المال هزینه عملشون رو متقبل می‌شه.

تعطیلات کجا می‌رین?!!!

خوش باشید و پایدار!!! بدرووووود

Avant Browser - بزیشک نیمه دیوانه

http://midmaddr.blogfa.com/

بزیشک نیمه دیوانه

شاید از حرکت ماشین ترسیده. بغلش کردم بذارم تو جعبه که یهو بدنش شل شد. وایسادی دیدیم بعله!! جان به جان آفرین تسلیم کرده، نمی‌دونم چش شد!! سخته کرد؟ پیر بود؟ مریض بود؟ یا هر چیز دیگه، خلاصه کلی دلمان سوخت.

امروز یه بیمار رو آوردن می‌گن این لخت شده رفته تو کوه، ۱۱۰ و آتش‌نشانی یک ساعت تو کوه می‌دویدن دنبالش تا تونستن بگیرنش!

ازش می‌پرسم چرا؟ می‌گه می‌خواستم ببینم انسان‌های اولیه چطور زندگی می‌کنن!!!

شب قبلش هم بردنش مطب استاد که این وسط واسه زنش کاری پیش میاد از مطب می‌زنه بیرون. بیمار با خواهرش از مطب میاد بیرون می‌بینن زنش

نیست. می‌بینن خیلی عصبانیه! می‌گن چی شده می‌گه دکتر ... (استاد جان!!) زخم رو گذاشته تو صندوق عقب!!!

چشمان خود را بسته و تصور کنید استاد را که سوار پیکان ۵۷ است! و زن مریض رو تو صندوق عقب قایم کرده!!

این گربه هم همه خامه و شیرها رو خورد بعدشم در رفت! واقعاً که!!

هم اکنون ما کشیک می‌باشم! بیمار محترم رو آوردن با سردرد شدید. همراهش می‌گه آقای دکتر می‌شه چشمش زده باشن؟ آخه خیلی خوش صحبتته!!

همین دیگه!! حسش نیست!!

